

بررسی آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری در شعر حافظ شیرازی (مقاله پژوهشی)

محمد کشاورز بیضایی*

چکیده

هنر و ادبیات، یکی از صادق‌ترین اشکال و تجلی تاریخ یک ملت است. شاعران و هنرمندان، وجدان و صدای زمانه‌شان هستند. تغییرات و دگرذیسی‌ها اجتماعی و تاریخی، اگر اصالت و موضوعیت داشته باشند در قلمرو ادبیات نیز وارد می‌شوند. در تاریخ ایران، شعر، محمول و جلوه‌گر مصائب، تکانه‌ها و دردهای اجتماعی بی‌شماری بوده و چون رسانه‌ای فرهنگی و برنده، بسیاری از آسیب‌ها و بحران‌های تاریخی و اجتماعی این مرز و بوم را در خود ضبط و ثبت نموده است. در این میان حافظ شیرازی، به مثابه‌ی حافظه‌ی تاریخی و فرهنگی جامعه‌ی ایرانی و همچنین یکی از ناقدان وضعیت اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری، بسیاری از دردها و آسیب‌های تاریخی و اجتماعی زمانه‌اش را دریافته و در عالم شعری به آن واکنش نشان داده است. این پژوهش با رویکردی تاریخی و روش توصیفی-تحلیلی، آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری در دیوان حافظ را در کانون توجه خود قرار داده است. یافته‌ها بیانگر آن است که حافظ با فراست و وقوفی کم‌نظیر، بسیاری از آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی زمانه‌اش، نظیر ناامنی و بی‌ثباتی، جبرباوری و تقدیرگرایی، پیمان‌شکنی، ریا و دوگانگی، بی‌اعتمادی، و چیرگی رذیلت بر فضیلت را دریافته و به شکلی ایضاحی و غیرایضاحی و به منظور آگاهی‌بخشی، آن را در اشعارش وارد نموده است. وی همچنین با کلامی سحرانگیز، در بسیاری از مواقع بدیل‌ها و راه‌کارهای قابل‌تأملی از قبیل: شکیبایی، اختیارباوری، وفا، عشق و یکرنگی، آزمودن و عمل‌گرایی، خردسندی و درویشی، در مقابل این آسیب‌های اجتماعی راه ارائه داده است.

*دکترای تاریخ، گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران. (نویسنده مسئول)

mkeshavarz_59@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۶

کلیدواژه‌ها: آسیب‌های اجتماعی و تاریخی، حافظ، دیوان، قرن هشتم هجری، راهکار.

۱. مقدمه و بیان مسأله پژوهش

شعر، در عالی‌ترین مدارج و مراتب خویش، فرم و جنبه‌ای تاریخی و اجتماعی دارد. شاعر افزون بر اینکه رسم‌الخط زمانه‌اش است، موجودیست زمانمند، مکانمند و تاریخی، که در زمان، اجتماع و جغرافیای تاریخی خاصی محاط شده است. از این رو شعر ثمره‌ای گنگ، منفرد و مجزا نیست و هیچ شاعر و هنرمندی در ساحت هنری، یک‌تنه واجد مفهوم خویش نیست.

جغرافیای شعر و ادب فارسی، جغرافیایی بسیط و گسترده است که از سویی احساس و تخیل شاعران و از سویی دیگر معارف، دانش‌ها و آموزه‌های شخصی و اجتماعی آنان را در خود جای داده است. ادب و هنر برخلاف پندار بسیاری، از زندگی اجتماعی برانگیخته می‌شود و از عوامل ضروری در حیات اجتماعی است (رنجبر، ۱۳۷۱: ۳). در تاریخ ایران، شعر محمول حوادث و مصائب اجتماعی و تاریخی عدیده و بی‌شماری بوده است. سنگری که شاعران در حصار آن، با ظرافت و مهارت خاص و قابل‌تحسینی، پویایاندیشه و روان جامعه‌ی ایرانی را حتی در تاریک‌ترین و دشوارترین مقاطع تاریخی این مرز و بوم پاسبانی نموده و بخش‌های آسیب‌پذیر و ناشایسته‌ی آن را فریاد نموده‌اند. از دیگر سوی، شاعران و هنرمندان، وجدان‌های بیدار هر جامعه‌اند و از شاخک‌های حسی و ذهنی تیزتری نسبت به زمان و فعل و انفعالات اجتماعی و تاریخی برخوردارند. آنان به «مثابه‌ی زلزله‌نگار» (شوکی‌نگ، ۱۳۷۳: ۱۵) کوچکترین و جزئی‌ترین تکانه‌های جوامع بشری را در حافظه‌ی خود ثبت می‌نمایند. از این حیث آنان پیش‌قرآولانند و زنگ هشدار را برای حال و آینده به صدا در می‌آورند.

ادبیات و آثار ادبی، خواسته و ناخواسته تابع رویدادهای تاریخی و اجتماعی هستند و مسائل و جهت‌گیری‌هایی که در ادبیات وارد می‌شوند، از دگرذیسی‌ها و تغییرات مهم در جامعه تأثیر می‌پذیرند. به تعبیری دیگر وضعیت سیاسی و اجتماعی و نحوه‌ی زندگی و آداب و رسوم آنان گاهی به شکل مستقیم و گاهی به صورت ضمنی و تلویحی در آثار ادبی

بازتاب می‌یابد (ایشانی، ۱۳۹۷: ۹). جامعه‌ی ایران در سده‌ی هشتم هجری قمری یکی از ادوار بی‌ثباتی سیاسی و به تبع آن ناپایداری حیات اجتماعی خود را پشت سر می‌گذاشت. پیامدهای مخرب روانی و اجتماعی هجوم مغولان، فقدان حکومت مرکزی، منازعات و دسته‌بندی‌های خونین امراء و حاکمان کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین، زندگی شهری و اجتماعی را نیز دستخوش تهدیدات جدی و آسیب‌های جبران‌ناپذیری نمود. اربابان و حاکمان کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ‌نشین، غالباً به شهر و سرزمین‌های پیرامون آن، به‌مثابه‌ی تیول و چراگاهی می‌نگریستند که حوائج و نیازهای ایلی و عشیره‌ای آنان را، با اهرم زور و غلبه، مرتفع می‌نمود. نگاه غالباً محدود عشیره‌ای، مانع از ایجاد ساختی نظامند و استمراری از حیات فرهنگی و سیاسی پایدار می‌شد. چنانکه منازعات درونی و بیرونی حاکمان مظفروی و دوران کوتاه سلطنت آنان، خود مصداقی بارز بر ناپایداری‌های سیاسی و به تبع آن اجتماعی این دوره است. تنها در شرایط و مواقعی خاص، زمانی که برخی از این حاکمان، رویکردها و سیاست‌های نسبتاً مناسبی را در برابر مسائل فرهنگی و اجتماعی اتخاذ می‌کردند شرایطی تازه و مناسب، - آن‌هم کوتاه‌مدت - برای تحرک اجتماعی و فرهنگی رقم می‌خورد.

شیراز و ایالت فارس، هر چند از هجوم مستقیم اردوی مغولان در امان ماند (وصاف، ۱۳۴۶: ۶۹-۵۸؛ اشپولر، ۱۳۸۳: ۱۴۶-۱۴۵)؛ اما ترکش‌ها و آسیب‌های روانی و اجتماعی ناشی از این هجوم و پاشیدگی و بی‌ثباتی حکومت‌های سیاسی در این خطه، حیات اجتماعی را آسیب‌پذیر نمود. در این میان ادبیات فارسی در نقش رسانه‌ای فرهنگی، چون گذشته وظیفه‌ی انعکاس و انتقال این وضعیت اجتماعی و تاریخی را برعهده گرفت. حافظ به عنوان «حافظه‌ی ایرانی و تاریخی ما» (خرم‌شاهی، ۱۳۹۵: ۲)، یکی از جدی‌ترین ناقدان و معترضان وضعیت متلاطم و آشفته‌ی جامعه‌ی ایرانی در این دوران است که نامنی و بحران اجتماعی روزگار را دریافته و به طرزی هنرمندانه‌ای در فضای شعرهایش جاری ساخته است.

هنر و ادبیات در خلأ اجتماعی و تاریخی عمل نمی‌کند (بولت، ۱۳۹۵: ۷۴). هنرمندان همواره به آیتم‌ها، عناصر و شاخص‌های جغرافیایی، فرهنگی، تاریخی و اجتماعی

زمانه‌ی خود واکنش نشان داده و آن را در آثارشان وارد کرده‌اند. ادبیات اصیل‌ترین نمود اوضاع و شرایط جامعه و مهم‌ترین عامل انتقال و دگرگونی فرهنگ و اندیشه است (بهبهانی، ۱۳۸۷: ۴۴). از دیدگاه گرینبلت، یک اثر هنری حاصل گفتگوی یک خالق با گروهی از خالق‌های دیگر، که مجموعه‌ای پیچیده از قراردادهای مشترک، موراث اسطوره‌ای، جغرافیایی و تاریخی، رسم‌ها و عرف‌های اجتماعی است، می‌باشد -62 Malpas, 2006: (61). بنابراین هر متن ادبی از ذهن خالق آن که محاط در زمانه، اجتماع و عصر خاصی بوده، منبث شده است.

عصر حافظ، عصر شب‌های تاریک، بیم‌های موج و گرداب‌های حائل است (حافظ، ۱۳۹۴: ۸۸ / ۱). عصر بارش باران‌های فتنه از سقف مقرنس (حافظ، ۱۳۹۴: ۳۷۳ / ۲۹۱). عصر کشتی‌شکستگان و به جان آمدن دل از تنهایی (حافظ، ۱۳۹۴: ۹۱ / ۵؛ ۴۷۰ / ۳۵۰). عصری که قرعه‌ی قسمت، قبض و اندوه را برای حافظ و جامعه‌ی ایرانی رقم زده است. اندوه حافظ، شخصی، رمانتیک و انتزاعی نیست. این اندوه کش و قوس‌ها و فراز و نشیب‌های رقت‌انگیز تاریخ مردمانی است که حافظه‌ی حافظ، آن را فرا یاد می‌آورد:

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
دل غمدیده ما بود که هم بر غم زد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۵۲ / ۱۷۰).

واقع‌بودگی حافظ در بستری از شرایط تاریخی و اجتماعی، بینش و معرفت خاصی را برای وی رقم زده است. چنانچه بخش غالبی از ذهنیت حافظ در اشعارش از بحران‌ها و مسائل اجتماعی و تاریخی زمانه‌اش شکل گرفته است. به عبارتی دیگر حافظ در مقام هنرمند و به مثابه‌ی موجودی اجتماعی، با شاخک‌های تیز حسی و ذهنی خود، بحران‌های اجتماعی و تاریخی دوران‌ش را دریافته و در اشعارش وارد نموده است. از این رو، شناخت گونه‌های آسیب‌های اجتماعی و تاریخی در دیوانش می‌تواند؛ افزون بر شناخت رهیافت‌های وی در ایجاد جامعه‌ای سالم و منسجم، مخاطب را در درک بهتر اشعار و تصویری روش‌تری از زمانه‌ی وی یاری دهد.

آنچه درباره‌ی پیشینه‌ی این موضوع قابل ذکر است این است که درباره‌ی آسیب‌های اخلاقی و اجتماعی در اشعار حافظ و پیرامون آن، نوشته‌هایی به شکل تک موضوعی دیده می‌شود که غالباً به موضوع «ریا» و موارد اخلاقی دیگری چون: «بخل»، «بی‌وفایی» و «عیب‌جویی» در شعر وی پرداخته‌اند. از جمله علی‌اکبر باقری خلیلی و موسی کیخا در مقاله‌ی «بررسی انتقادات اخلاقی - اجتماعی در شعر حافظ»، تنها به مواردی از قبیل: ریا، بخل، عیب‌جویی و مدرسه پرداخته است. فریرز رئیس‌دانا نیز در مقاله‌ی «ریاستیزی عاشقانه‌ی حافظ» تنها به بعد ریاستیزی وی اشاره نموده است. پورنامداریان در مقاله‌ی «انسان در جهان‌بینی حافظ» به انسان و تا اندازه‌ای اجتماع در شعر حافظ پرداخته است. با اینهمه این آثار به شکلی مستقل و جامع به آسیب‌ها و بحران‌های تاریخی و اجتماعی عصر هشتم قمری، نظیر: ناامنی و ناپایداری قدرت، تقدیرگرایی، پیمان‌شکنی، چیرگی رذیلت بر فضیلت در شعر وی، چندان نپرداخته‌اند و راه را برای پژوهشی مبسوط از منظر تاریخگرایی هموار نموده‌اند. از این رو، این جستار با رویکردی تاریخی آسیب‌ها و بحران‌های تاریخی و اجتماعی قرن هشتم هجری در شعر حافظ را در کانون توجه خود قرار داده است. سوالاتی که این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به آن برآمده، این است که: ۱- میزان شناخت حافظ از آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری قمری چگونه بوده است؟ و ۲- این آسیب‌ها با چه اشکال و موضوعاتی در شعر وی ظهور و بروز یافته‌اند و ۳- شاعر در ارائه و پیدا نمودن راه‌کارهایی برای مقابله با آن تا چه میزان توفیق یافته است؟ به نظر می‌رسد حافظ با شناخت و وقوفی کم‌نظیر، بسیاری از آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی زمانه‌اش را دریافته و در اشعارش انعکاس داده است. وی همچنین در برابر این آسیب‌ها، راهکارهایی را نیز، مطرح نموده است.

۲. بحث و بررسی

۲-۱. حیات سیاسی و اجتماعی شیراز در دوره‌ی حافظ

در زمان حافظ، شهر شیراز دارای هفده محله و نه دروازه‌ی «اصطخر و دراک موسی و بیضا و کازرون و سلم و فسا و باب نو و دولت و سعادت» بود (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۷). گرداگرد شهر را نیز حصار و بارویی در برگرفته بود که قدمت آن به دوره‌ی آل بویه می‌رسید.

شیراز در قرن هشتم که ابن بطوطه جهانگرد مشهور عرب از آن دیدن می‌نماید شهری است بزرگ، مشهور و آباد که دارای باغهای بزرگ، چشمه‌سارهای پرآب، بازارهای بدیع و خیابان‌های خوب است. از منظر وی هر یک از اصناف در بازار جداگانه‌ای متمرکز می‌باشند. شیرازی‌ها مردمانی خوش‌اندامند و لباس تمیز می‌پوشند. در مشرق‌زمین هیچ شهری از لحاظ زیبایی بازارها و آب‌ها و باغها و خوشگلی مردم به پایهی دمشق نمی‌رسد مگر شیراز. این شهر در زمین مسطحی واقع شده و گرداگرد آنرا از هر سو باغها فرا گرفته و پنج نهر از مرکز آن می‌گذرد. یکی از آنها، نهر معروف رکن‌آباد است. آب این نهر در زمستان گرم و در تابستان بسیار خنک است. مسجد بزرگ شیراز به نام «مسجد عتیق» یکی از زیباترین و بزرگترین مساجد است. صحن آن با مرمر فرش شده و تابستان‌ها هر شب صحن آن را می‌شویند و بزرگان شهر برای گزاردن نماز مغرب و عشا در آنجا جمع می‌شوند (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱ / ۲۵۰).

ابن بطوطه به زنان شیراز، پوشش و اجتماع آنان نیز اشاره کرده است. از دیدگاه وی مردم شیراز و به‌ویژه زنان این شهر به زیور صلاح و دین و عفاف آراسته‌اند. زنان شیرازی کفش به پا می‌کنند و به هنگام خارج شدن از منزل با روبند و نقاب صورت خود را می‌پوشانند؛ به طوری که چیزی از تن آنان نمایان نمی‌شود. از غرائب رسوم ایشان این است که روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه و جمعه در مسجد جامع بزرگ شهر برای استماع سخنان واعظ گرد می‌آیند و گاهی تعداد حاضرین این مجالس هزار یا دو هزار نفر می‌رسد. آنان از شدت گرما هر کدام با بادبزی که در دست دارند خود را باد می‌زنند و من در هیچ شهری ندیده‌ام اجتماع زنان به این گستردگی باشد (همان، ۱ / ۲۵۱). حمدالله مستوفی نیز تقریباً همانند ابن بطوطه با همین سبک و سیاق، ساختار

اجتماعی و جغرافیایی شهر را توصیف نموده است. وی تنها در وصف کوچه‌های شهر شیراز، آن را بخاطر وجود آبریزها، کثیف و متعفن توصیف نموده است (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۳۷).

قشربندی و بافت اجتماعی شهر شیراز در زمان حافظ نیز، تقریباً همان ترکیب بر جای مانده از سده‌ی هفتم یعنی دوره‌ی حاکمیت سلغریان بر شیراز و فارس بود. در وهله‌ی اول، طبقه‌ی طراز اول حاکمیت، یعنی: شاه، دربار، دیوانیان، و امرای لشکری قرار داشتند که در فعل و انفعالات سیاسی و اجتماعی نقش بسزایی داشتند. در مرتبه‌ی بعدی خاندان‌های بزرگ، بزرگان صوفیه، روحانیت، مدرسین، بزرگان قضا و سادات و همچنین رؤسای اصناف و بزرگان تشکیلات محلات بودند که آنان نیز نقش قابل-تأملی در اداره‌ی شهر و مسائل مربوط به آن داشتند. به طوری که هر حاکمیتی که قدرت را در شیراز بر عهده می‌گرفت بی‌نیاز از حمایت‌های این دسته در امر حکومت نبود. در مرتبه‌ی سوم نیز عوام از قبیل: بازاریان، پیشه‌وران، کارگران و مردمان عادی شهر قرار داشتند که دنباله‌رو حکومت و در خدمت اوامر آن بودند.

در شیراز قرن هشتم قمری شاه و وزیرش در خارج شیراز حکومت می‌کردند و وظیفه‌ی اصلی آنان به حفظ امنیت در قلمرو آنان مربوط می‌شد. با این همه شیراز برای حکومت اهمیت فوق‌العاده‌ای داشت. این شهر هم کانون اداری و سیاسی حاکمیت به-شمار می‌آمد و هم منبع درآمد قابل توجهی که به علت موقعیت ویژه‌ی آن در جنوب، درآمد دربار، دیوانیان و نظامیان را تأمین می‌کرد (لیمبرت، ۱۳۸۶: ۱۰۱). خاندان‌های بزرگ و سرشناس شیراز نیز چون گذشته، وزنه‌ی قابل توجهی در تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به شمار می‌آمدند. در این میان خاندان فالی - سیرافی از گرمسیرات، قاضی بیضاوی و شیخ‌ها از بیضا، روزبهان‌ها از فسا و همچنین افزاری‌ها، موسوی‌ها، زرکوب‌ها، صالحانی‌ها، بزغش‌ها و سادات از نفوذ و جایگاه چشمگیری برخوردار بودند. بخش اعظمی از روحانیون، قضا، واعظان، مدرسین، شیخ‌الاسلام‌ها و بزرگان صوفیه به این خاندان‌ها تعلق داشتند. آنان در عین حال با وصلت و ازدواج

میان خود و یا ایجاد رابطه‌ی مدرس - طلبه و مرشد - مرید بر دامنه‌ی نفوذ خود می‌افزودند (لیمبرت، ۱۳۸۶: ۱۱۹-۱۱۸).

فرمانروایی که شیراز را به پایتختی خود انتخاب می‌نمود نیازمند حمایت این خاندان‌ها و خصوصاً رؤسای اصناف و پیشوایان تشکیلات محلات و یا همان «کَلو»ها بود. وظیفه‌ی تأمین امنیت دو رکن اساسی جامعه‌ی شیراز، یعنی بازار و محله‌ها بر عهده‌ی کلوها بود. به عنوان مثال، کلوها مأمور فرماندهی دفاع از حصار شهر و آن دروازه‌هایی بودند که در محله‌ی آنان واقع شده بود. قدرت رؤسای محلات در اداره‌ی اوباش کوچک و بازار بود که می‌توانستند هرگاه اراده کنند مردم را بر له یا علیه فرمانروا و یا حاکم شهر به خیابان و کوچه و بازار بکشند (حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۶۰؛ تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۷/ ۴۵۸۶؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۳۱۷؛ لیمبرت، ۱۳۸۶: ۱۱۴؛ خیراندیش و منصوری، ۱۳۹۱: ۵۰).

در هر حال فضا و امنیت اجتماعی شهر، بر تداوم و استمرار استوار نبود و بحران‌ها و آسیب‌های ناشی از هجوم مغول ساخت اجتماعی این شهر را نیز آسیب‌پذیر کرده بود. شکاف‌ها و گسست‌های عمودی ساختار قدرت که حاکمان و مدعیان مختلف سیاسی - کوچ‌نشین و نیمه‌کوچ نشین - محرکان و عاملان آن بودند و همچنین شکاف‌ها و گسست‌های افقی که در ساختار اجتماعی، فرهنگی و مذهبی محله‌های نه تنها شیراز این دوره؛ بلکه شهرهای دیگر این دوره نیز حاکم بود، تصور ایجاد ساختی منسجم و استمراری از امنیت اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را زایل می‌نمود.

۳- آسیب‌ها و بحران‌های تاریخی و اجتماعی قرن هشتم هجری در اشعار

حافظ

از جمله‌ی موارد و مصادیق آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری که در شعر حافظ ظهور و بروز یافته می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۳-۱. ناامنی و بی‌ثباتی

یکی از عوامل اثرگذار بر اخلاق و روحیات جوامع بشری، وجود نظم و احساس امنیت در عرصه‌ی جوامع انسانی است. مردمی که در سایه‌ی امنیت زندگی می‌کنند، متعادل و بااخلاق‌ترند، آرامش بیشتری دارند و از کجروی‌ها دورترند. برعکس مردمانی که در اجتماعی ناامن زندگی می‌کنند، همواره باید مراقب باشند که مورد ظلم و ستم قرار نگیرند و در مسیر کجروی‌های هنجارشکنان نباشند (حاجی‌مزدارانی و دیگران، ۱۳۹۱: ۲). از دیگر سوی، ناامنی نیز چون امنیت، پدیده‌ای اجتماعی - روانشناختی با ابعاد گوناگون فردی، اجتماعی و سیاسی است. ناامنی در لغت نامه‌ی دهخدا به معنی: «عدم امنیت، نبود ایمنی و آرامش و نظم و ثبات، بی‌ثباتی و آشوب و بلوا» آمده است (دهخدا، ۱۳۴۱: ۳۰/۵۵۶). ناامنی‌تعریف‌های مختلفی در ادبیات نظری دارد که در اینجا به معنای «حالتی تهدیدآمیز است که در معرض خطر بودن را القا می‌کند» (صدیق‌اورعی، ۱۳۹۵: ۱۸۴). این پدیده، یکی از آسیب‌ها و حدیث‌های غم‌انگیز تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در بیشتر ادوار، خصوصاً قرن هشتم هجری قمری است. دوران حافظ‌عصر ناامنی و بی‌ثباتی بود. حکومت شانزده امیر در طی دوران زندگی حافظ حاکی از بی‌ثباتی و نابسامانی اجتماعی و سیاسی روزگار وی است (زرکوب، ۱۳۵۰: ۱۱۵؛ فسایی، ۱۳۸۲/۱/۳۱۰-۳۰۸؛ تاریخ عصر حافظ، ۱۳۸۳: ۱۰۷، رستمی‌پور، ۱۳۹۷: ۹۰). میزان ناامنی، بی‌نظمی و خشونت در این دوران را می‌توان از استعمال فراوان واژگانی چون: «تسخیر»، «تصرف»، «چپاول»، «غارت»، «قتل‌عام»، «ویرانی» و غیره در متون تاریخی دریافت نمود (لطف‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۷: ۹۶). در شعر حافظ، حوادث و تندبادهای ناگوار روزگار، همه چیز را به وادی نیستی سوق داده است. شاعر در تنگنا و آزمون دشوار روزگار، این پرسش را در ذهن می‌گذراند که کجاست فیلسوف و حکیمی که برای این اوضاع نابسامان، گریز و راه برون‌رفتی بیندیشد؟

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن درین چمن که گلی بوده است یاسمنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای

برهمنی

(حافظ، ۱۳۹۴: ۴۹۲/۳۶۷).

حیات اجتماعی شیراز بی‌تأثیر از حیات سیاسی کشور در این دوره نبود. شیراز پس از اضمحلال سلسله‌ی ایلخانی به مدت دو دهه، عرصه‌ی منازعات آل اینجو، آل چوپان و آل مظفر بود (کتبی، ۱۳۶۴: ۲/ ۵۱؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۳۱۶؛ معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۱/ ۲۲۰). در دوران آل مظفر نیز شاهد دسته‌بندی‌ها و درگیری‌های درونی و فرساینده‌ی خاندان مظفری بود. دست به دست شدن شیراز میان این مدعیان، رقابت‌های درون محلی، تمرکز قدرت دیوانی در یک خاندان، شیوه‌های نامتجانس معیشتی، گسست‌ها و شکاف‌های اجتماعی، گروه‌ها و محله‌های شهری را نیز به وادی رقابت‌ها و منازعات سیاسی و اجتماعی می‌کشاند. چنانکه کدخدایان محله‌های شهر که در آن زمان «گلو» نامیده می‌شدند؛ افزون بر وارد شدن در فعل و انفعالات سیاسی قدرت، در برآمدن و افول قدرت‌ها نیز نقش قابل‌توجهی ایفا نمودند. همراهی کلوی دروازه‌ی موردستان با آل مظفر که در سقوط آل اینجو تأثیر بسزایی داشت، مصداق بارزی بر این مدعاست (کتبی، ۱۳۶۴: ۶۳؛ حافظ‌ابرو، ۱۳۸۰: ۱/ ۲۶۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۸۱: ۲/ ۳۱۷؛ تنوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ۷/ ۴۵۸۶).

شیراز شهر دوست‌داشتنی حافظ، در این زمان طعمه‌ی جاه‌طلبی‌ها و بلندپروازی‌های گروه‌های قدرت - که تمایلی به مصالحه نداشتند- یکی پس از دیگری شده بود (Avery, 2010: introduction). دوران کودکی، جوانی، میانسالی و کهولت حافظ عمدتاً در میان این آشوب‌ها و همه‌مه‌ها گذشت. نظم زمانه‌ی حافظ، نظمی شکننده و بسیار آسیب‌پذیر است. آمدن و برآمدن حکومت‌های مستعجل و زودگذر وی را به صرافت می‌اندازد و او را در شبی تاریک و هولناک، با یکی از برزخی‌ترین و نکبت‌بارترین ادوار تاریخی ایران وا می‌نهد:

شب تاریک و بیم‌موج و گردابی چنین کجا دانند حال ما سبکبالان ساحل‌ها

هایل

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱/ ۸۹).

۲۴۵ بررسی آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری در شعر حافظ شیرازی، کشاورز بیضایی

حافظ متأثر از این نظم شکننده و بی‌ثباتی اجتماعی و سیاسی این دوره - که محصول آن دولت‌هایی زودگذر بود - به ناپایداری و فانی بودن دولت‌های دنیایی، به منظور عبرت آموزی در اشعارش، بارها اشاره نموده است:

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد
ز کاسه سر جمشید و بهمن است و
قباد که آگه است که کاووس و کی کجا رفتند
که واقفاست که چون رفت تخت جم بر
باد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۰۱/۱۴۳).

جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
(حافظ، ۱۳۹۴: ۴۸۶/۳۶۲).

دل در جهان میند و به مستی سؤال کن
از فیض جام و قصه جمشید کامکار
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۴۶/۲۱۸).

و یا به شکلی کلی:

فی‌الجمله اعتماد نکن بر ثبات دهر
کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۰۰/۱۹۵).

اعتمادی نیست بر کار جهان
بلکه بر گردون گردان نیز هم
(حافظ، ۱۳۹۴: ۳۶۳/۲۸۵).

با اینهمه حافظ با تأثیر از قرآن و آموزه‌های اسلامی که برای هر امتی اجلی قایل است، مخاطب را به خویشتن‌داری، صبوری و غم نخوردن دعوت می‌نماید و او را به آمدن روزهای خوش بشارت می‌دهد:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور
دور گردون گردو روزی بر مراد ما نرفت
کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور
دائماً یکسان نباشد حال دوران غم مخور
هیچ راهی نیست کآن را نیست پایان غم مخور
گرچه منزل بس خطرناک است و منزل بس بعید
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۵۵/۲۲۳).

بدین ترتیب حافظ با مطرح کردن یکی از آسیب‌های اجتماعی و سیاسی این دوره یعنی ناامنی، راهکار خود مبنی بر صبوری و پایدار نبودن شرایط بی‌ثباتی و ناامنی را ارائه می‌دهد.

۲- بی‌اعتمادی

اعتماد اجتماعی سرمایه‌ی اصلی هر جامعه است و نادیده گرفتن آن به منزله‌ی فاصله گرفتن از جامعه‌ی پویا و سالم و در نهایت افزایش بی‌اعتمادی در جامعه است. اشاعه‌ی بی‌اعتمادی در جامعه به رشد فعالیت‌های فردگرایانه و کاهش فعالیت‌های جمعی و گروهی می‌انجامد و در نتیجه انسجام اجتماعی را تهدید می‌نماید (فرهمند و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۳). فقدان بی‌اعتمادی همچنین باعث می‌شود اغلب ساختارهای اجتماعی انرژی بیشتری را برای محافظت در برابر سوءاستفاده و فرصت‌طلبی بگذارند و به ایجاد نظارت شدید و مجازات و جریمه‌های مؤثر بپردازند (وثوقی و رحمانی، ۱۳۹۲: ۳۲-؛ 7cook, 2001). بی‌اعتمادی یکی دیگر از آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم (ه.ق) است که رواج و اشاعه‌ی آن در سطوح و طبقات اجتماعی حاکی از ابتلای جامعه به این آسیب مهم اجتماعی است.

یکی از وجوه بارز این آسیب اجتماعی را می‌توان در شکاف‌های بین حکومت‌های این دوره و مردم مشاهده نمود. حتی حکومتی چون آل‌اینجو که در منظر حافظ حکومتی شایسته و دوران آن از دیدگاه وی دورانی خوش و درخشان بود، از این آسیب دور نماند. چنانکه بی‌اعتمادی و بدبینی شیخ ابواسحاق به اهالی شیراز و اعمال برخی محدودیت‌ها در حق آنان، زمینه‌های شکاف و دوری وی از مردمان این شهر را فراهم نموده بود. این مسأله حتی از نگاه ابن بطوطه جهانگرد عرب که در این دوره به شیراز سفر نمود، دور نمانده است. وی در این باره می‌نویسد:

«... اما خواص و نزدیکان وی همه اصفهانی بودند زیرا وی اطمینانی به مردم شیراز نداشت و شیرازیان را به خدمت خود نمی‌گماشت و اجازه نمی‌داد که به دستگاه او نزدیک شوند. حتی مردم شهر اجازه‌ی حمل اسلحه نداشتند و سبب

آن بود که شیرازیان مردمانی دلیر و شجاع‌اند و همواره نسبت به حکومت طریق گردنکشی و نافرمانی می‌سپردند. هر کس که از مردم شهر که با خود اسلحه داشت مورد تعقیب و تنبیه مأمورین واقع می‌شد، و من مردی را دیدم که جاندارها کشان‌کشانش می‌بردند و بند بر گردنش نهاده بودند. پرسیدم چه خبر است؟ گفتند دوش در دست وی کمانی بوده است. باری چنانکه گفتیم شیخ ابواسحاق جانب اصفهانیان را داشت و مردم شیراز را بنظر بغض و کینه می‌نگریست و به جان خود از این مردم بیمناک بود» (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۱/ ۲۵۶-۲۵۵).

در شعر حافظ نیز، بی‌اعتمادی به شکلی ایضاحی و غیرایضاحی، متأثر از وضعیت شکننده اجتماعی و تاریخی، در اشکال مختلف فردی و اجتماعی انعکاس یافته است. این بی‌اعتمادی در شعر وی، غالباً با بی‌اعتمادی به دور روزگار و زمانه و گاه به معشوقه و یار، مجال بروز می‌یابد. لازم به ذکر است حافظ از بی‌اعتمادی‌های رایج در عصر خویش به عنوان دستمایه‌ای برای بی‌ثباتی زمانه و زیبایی‌های زودگذر دنیایی بهره گرفته و به خلق مضامین سحرانگیز و عمیقی توفیق یافته است. حافظ در شعرهای ذیل با اشاره به دگر شدن و عدم ثبات کارگاه روزگار، بی‌اعتمادی به آن را خاطر نشان می‌سازد:

کاین کارخانه‌ایست که تغییر می‌کند	فی الجملة اعتماد مکن بر ثبات دهر
(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۲۳/۲۰۰)	
ز بی وفایی دور زمانه یاد آرید	نمی‌خورید زمانی غم وفاداران
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۱۶/۲۴۱)	
بلکه بر گردون گردان نیز هم	اعتمادی نیست بر کار جهان
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۸۵/۳۶۳)	
که بر گل اعتمادی نیست گر حسن جهان دارد	چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل
(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۵۳/۱۲۰)	

در جای دیگر نیز، اعتماد بر لطف خداوند را زایل کننده‌ی غم و اندوه از روح و ضمیر آدمی، در روزگار بی‌اعتمادی می‌داند:

به جان دوست که غم پرده بر شما ندرد گر اعتماد بر الطاف کارساز کنید

(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۴۴/۲۱۷)

وجه دیگر بی‌اعتمادی این دوره را می‌توان در ساحت سیاست و بی‌اعتمادی شاهان به وزیرانشان جستجو نمود. سنتی که در گذشته مسبوق به سابقه بوده و در این دوران نیز، منجر به حذف وزیر و پدیده «وزیرکشی» شده است. این بی‌اعتمادی که به نوشته‌ی سریع القلم، ریشه در فرهنگ عشیره‌ای داشت (سریع القلم، ۱۳۷۷: ۸۶-۹۹) زمانی ایجاد می‌شد که قدرت وزیران افزایش می‌یافت. به تعبیری هر چه قدرت وزیران افزایش می‌یافت، بی‌اعتمادی شاه بیشتر و سوءظن و بدگمانی او نیز افزون‌تر می‌شد. در این ایام نیز مصادیق چندی می‌توان از به قتل رسیدن وزرا توسط شاهان این دوره مشاهده نمود. قوام‌الدین صاحب‌عیار، رکن‌الدین صائن وزیر امیرچوپان، از این جمله‌اند. قتل قوام‌الدین محمد صاحب‌عیار توسط شاه‌شجاع و استمرار سنت وزیرکشی در این دوره از نگاه معین‌الدین یزدی نیز دور نمانده و در این باره آورده است: «...اما عاقبه‌الامر، بروفق سنت وزارت، زمین را از خون آن کریم اخلاق شربت‌ی غیره‌نی چشانیدند» (معین‌الدین یزدی، ۱۳۲۶: ۱/۲۱۷). حافظ هر چند به شکلی مستقیم از بی‌اعتمادی و سوءظن شاه شجاع به قوام‌الدین صاحب‌عیار سخنی به میان نیاورده؛ اما در بیتی از فقدان چنین مرد کارآموده‌ای در ساحت قدرت سخن به میان آورده و تأثر و اندوه جانگذار خود، درباره‌ی مرگ قوام‌الدین صاحب‌عیار را این‌گونه ابراز نموده است:

درکف غصه دوران دل‌حافظ خون شد ازفراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۱۲/۱۴۹)

و در جای دیگر ظاهراً این بیت شعر را نیز به ایهام در مورد وی سروده است:

هزار نقد به بازار کاینات آرند یکی به سکه صاحب‌عیار مانرسد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۵۶/۱۷۳)

ریا و تزویر از خصلت‌های نکوهیده و مزموم مربوط به نیت و باطن است که در قرآن پنج بار از جمله در سوره‌ی نساء، آمده است: «يُرَاؤُنَ النَّاسَ وَ لَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «مردم را با ریا فریب می‌دهند و خدا را یاد نمی‌کنند مگر اندکی» (قرآن کریم، سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۴). حضرت علی (ع) نیز در این باره در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «آگاه باشید ریاکاری و تظاهر هر چند اندک باشد، شرک است» (نهج‌البلاغه، ۱۳۸۲: خ ۸۶). خواجه نصیر طوسی در تعریف ریا می‌آورد: «چون اندیشه کند داند آن کذب بود، هم در قول و هم در فعل» (طوسی، ۱۳۶۴: ۲۰۲). از منظر امام محمد غزالی نیز «حقیقت ریا آن بود که خویشتن را به پارسایی فرا مردمان نماید تا خویشتن به نزدیک ایشان آراسته بکند و اندر دل مردمان قبول گیرد تا وی را حرمت دارند و قبول نهند و تعظیم کنند و به چشم نیکو به وی نگرند» (غزالی طوسی، ۱۳۶۸: ۲/۲۱۲).

حافظ از مشکلات اخلاقی و اجتماعی به راحتی نگذشته و در جای‌جای دیوان خویش اشاراتی به آن‌ها داشته است (ایشانی، ۱۳۹۷: ۱۲). حافظ به تکانه‌ها، مصایب و مسایل سیاسی و اجتماعی زمانه‌اش وقوف و حساسیت ویژه‌ای دارد. وی هر چند مقام یا منصب سیاسی خاصی ندارد؛ ولی منتقدی است که با زبانی بی‌پروا با فساد گسترده‌ی زاهدنمایان و متولیان ریاکار مذهبی هم‌عصر خود در مبارزه است. «وی ذهن فلسفی- سیاسی پیشرفته‌ای دارد و بیان سحرانگیزش حکایت از نبوغ ذاتی و استعداد شگرف وی دارد» (فتح‌اللهی و حسینی، ۱۳۹۲: ۲۰-۱۹). ریا و تزویر یکی از بیماری‌ها و آسیب‌های اجتماعی و اخلاقی این دوره است که حافظ آن را دریافته و در اشعارش انعکاس داده است. این مفهوم که در شعر حافظ از بسامد بالایی برخوردار شده است، حاکی از یک بیماری و آسیب اجتماعی فراگیر در زمانه‌ی وی می‌باشد.

حافظ به فراست درمی‌یابد که با اشاعه‌ی ریا در اجتماع و تهی شدن فرهنگ‌ها از ارزش‌ها، اگر افراد را مورد هجمه‌ی انتقاد خود قرار دهد، هم امنیت جانی و روانی خود را به خطر می‌افکند و هم به علت نزدیک شدن نقد و طنز به هجو، به جای سازندگی، خرابی به بار خواهد آورد و با انتقادهای موردی به افراد نخواهد توانست اصلاح و

بهبود و پویایی و اعتلای فرهنگ را به ارمغان بیاورد (باقری خلیلی و کینا، ۱۳۸۷: ۳۳). بنابراین حافظ از والاترین طبقات اجتماعی تیپ‌ها و شخصیت‌هایی از قبیل: امام، واعظ، محتسب، زاهد، شیخ، صوفی، مفتی، ملک‌الحاج، قاضی و حتی در برخی موارد خودش را با معانی ایهام‌آمیز مورد نقد و سرزنش قرار می‌دهد. در شعر ذیل حافظ به تزویر شیخ و محتسب و مفتی می‌تازد و با طنز و رندی و زیرکی خاص، نام خود را در کنار آنان می‌آورد تا هم خود را از هجمه‌ی آنان برهاند و هم ابتلای فراگیر جامعه را به این بیماری گوشزد نماید:

می‌خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۰۰/۱۹۵)

در این اجتماع تزویر آنقدر ریشه دوانده که حتی جایی مثل مسجد نیز با همه‌ی قداستش مکانی برای تجمع اهل ریا و تزویر شده است؛ مکانی که حتی پیران و سالکان عشق بخاطر دوری از ریا از آن گریزان می‌شوند:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
ما مریدان روی سوی خانه چون آریم چون روی سوی خانه‌ی خمار دارد پیر ما
(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۰/۹۴)

ریا و نفاق موجب دوگانگی و چندگانگی رفتاری و کنشی در جامعه می‌شود و روح و ضمیر آدم‌ها را تیره و کدر می‌نماید. آدم‌هایی از این دست در باطن یک چیز و در واقعیت چیز دیگرند. وجود چنین خصلت ناپسندی جامعه را دچار فروپاشی اخلاقی و ارزشی می‌کند. حافظ افزون بر آگاهی بخشی مردمان از زیان‌های ریا، با وقوف به این نکته و بیان آن در اشعارش، طریق عشق و یکرنگی را پیشه می‌کند.

۳-۴. چیرگی رذیلت بر فضیلت

باید در نظر داشت که در قرن هشتم هجری قمری، شیراز در وضع اجتماعی تباهی قرار گرفته بود، مبادی اخلاقی فرو افتاده، و به جای مکارم و فضائل، حرص جاه و مال بر مردم مستولی و ستم و تجاوز امری رایج بوده است (دشتی، ۱۳۵۳: ۴۷). حافظ می‌داند

که در اجتماعی زندگی می‌کند که ردیلت بر فضیلت پیروز شده است و زمانه تا بوده زمام مراد را از انسان‌های اهل فضل و دانش گرفته است. در این وضعیت غالباً جایی برای انسانهای فاضل و فرهیخته نیست و چرخه‌ی امور در دست آدم‌های بی‌محتوا و فرهنگ‌ستیز قرار گرفته است. حافظ به اشاره به این مضمون در برخی از اشعارش می‌آورد:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضل و دانشی همین گناهت بس

(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۶۹ / ۲۳۱)

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت
رندان تشنه‌لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت

(حافظ، ۱۳۹۴: ۹۴ / ۱۴۰)

در شمار ار چه نیاورد کسی حافظ را شکر کآن محنت بی حد و شمار آخر شد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۶۶ / ۱۷۸)

بنابراین وی در این وانفسای عسرت و نکبت چاره را در خرسندی و درویشی می‌داند و به آن پناه می‌آورد:

در این بازار اگر سودیست با درویش خرسند است خدایا منعمم گردان به درویشی و خرسندی

(حافظ، ۱۳۹۴: ۴۴۰ / ۳۳۰)

۳-۵. پیمان شکنی

یکی دیگر از آسیب‌های اجتماعی و تاریخی قرن هشتم هجری، عهدشکنی و پیمان شکنی است که در شعر حافظ، غالباً با بی‌وفایی و پیمان‌شکنی معشوق و دوستان، ظهور و بروز یافته است و بیانگر ابتلای طیف‌های سیاسی و اجتماعی این دوره به این بیماری کنشی و اخلاقی می‌باشد. عهدشکنی حاکمان و بازیگران سیاسی؛ همچنین سست بودن عهد و پیمان معشوق، دوستان و یاران موجب شده تا حافظ با تلخی گزنده‌ای این مضمون را در برخی از اشعارش وارد نماید:

نمی‌بینم از هم‌رهان هیچ برجای دلم خون شد از غصه ساقی کجایی
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند که گویی نبودست خود آشنایی

(حافظ، ۱۹۴: ۴۹۲/۳۶۷)

در چنین وضعیتی، پیوندها و رفاقت‌ها موقت و زخم‌آلوده و عهدها و پیمان‌ها سست و شکسته شدند. از همدمان و یاران موافق کسی بر جای نماند. تو گویی انگار آشنایی و عهدی، در میان نبوده است حافظ شهر (دل) و فضای پیرامونش را می‌نگرد. در شهر یاری‌دهنده و دستگیری نیست. شهر وی را با از این دست پرستش‌هایی غریب و پرمالال، تنها می‌گذارد: برای یاران چه پیش آمده؟ چه هنگام عمر دوستی به پایان رسید؟ بر سر مهرورزان و دوستداران چه آمد؟ زمانی شهر، شهر یاران بود و خاک، خاک مهربانان. مهربانی کی به آخر رسید؟ برای پادشاهان کشور (دل) یا خاک دوستان چه اتفاقی افتاد؟

یاری اندرکس نمی بینم یاران را چه شد	دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد
آب حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست	خون چکید از شاخ گل باد بهاران را چه شد
لعلی از کان مروّت بر نیامد سالهاست	تابش خورشید و سعی باد و باران را چه شد
شهر یاران بود و خاک مهربان این دیار	مهربانی کی سرآمد شهر یاران را چه شد

(حافظ، ۱۳۹۴: ۱۶۹/۱۷۹)

و سرانجام پس از این همه تکاپو و دست و پا زدن در هیاهوها و بحران‌های روزگار، چاره را در روی آوردن به تحمل و صبوری می‌یابد:

وفا خواهی جفاکش باش حافظ فانّ الریحِ والخسرانَ و فی التجر

(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۵۱/۲۲۱)

ترسم کزین چمن نبری آستین گل کز گلشنش تحمل خاری نمی کنی

(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۴۸۲/۳۵۲)

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم منخور

(حافظ شیرازی، ۱۳۹۴: ۲۵۵/۲۲۳)

۳-۶. جبرگرایی و تقدیرباوی

یکی از آسیب‌های اجتماعی و روانی عصر حافظ، ترویج و اشاعه‌ی باور جبرگرایی در بین خواص و عوام بود. هرچند حافظ در ارتباط با اختیارباوری و تقدیرباوری در اشعارش، رویکردی بینابینی دارد؛ اما تقدیرگرایی حافظ که حجم قابل توجهی از اشعارش را دربرگرفته، بی‌تاثیر از رویکرد تقدیرگرایی و جبرگرایی مردمانش در مواجهه با مصائب زمانه نیست. برخی این رویکرد اجتماعی را عامل رخوت و مقاوم نبودن جامعه می‌دانند و بر این باورند که هجوم مغول، موجب نوعی تفکر جبری و اعتقاد به قضا و قدر؛ نه تنها در میان مردم عادی، بلکه در میان علما و عارفان آن عصر شد که با ترویج همین نگره در برابر هجوم مغول، اندیشه‌ی هرگونه مقاومت و ایستادگی از بین رفت (نسوی، ۱۳۸۵: ۱۷؛ ۳۹؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۰۹). همچنین مسائلی مانند پریشانی اندیشه، سست شدن بنیان‌های فلسفی، اشاعه‌ی خرافات و بی‌مسئولیتی، دل‌سپاری به قضا و قدر، گسترش روحیه‌ی تسلیم، بی‌توجهی به دنیا، ناامیدی و بدبینی به روزگار رواج یافت (رستگارمند، ۱۳۸۶: ۱۴۱). در برخی از اشعار حافظ نیز این روحیه‌ی تقدیرگرایی و تسلیم در برابر روزگار را می‌توان مشاهده نمود:

ساقیامی‌ده که با حکم ازل تدبیر نیست قابل تغییر نبود آنچه تعیین کرده‌اند
(حافظ، ۱۳۹۵: ۳۸۶)

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه
(حافظ، ۱۳۹۵: ۳۹۰)

با اینهمه، حافظ راه دیگر، غیر از تقدیرگرایی را در پیش روی جامعه نشان می‌دهد که همان راه اختیارباوری و عمل‌گرایی است. وی خود نیز بر آن است تا فلک را سخت بشکافد و طرحی نو دراندازد:

بیا تا گل برافشانیم و می‌در ساغر اندازیم فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم
(حافظ، ۱۳۹۵: ۳۷۴/ ۳۹۱)

و در این راه، از هیچ سعی و مجاهدتی دریغ نمی‌نماید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید
(حافظ، ۱۳۹۴: ۲۳۳/ ۱۹۰)

۴. نتیجه‌گیری

فرجام سخن این که: حافظ از معدود شاعرانی است که صدای اجتماعی عصر خویش را، با همهی فراز و فرودها و پیچیدگی‌هایش، در اشعارش انعکاس داده و با طرح برخی آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی و تاریخی و آرایه‌ی راهکارهایی برای آن، خویش‌تن خلاق خود را با همهی ابعادش در زمان‌ها جاری ساخته است. وی بر آن است که فلک را سخت بشکافد و طرحی نو دراندازد. از این رو با وقوف به آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی زمانه-اش نظیر: ریا، فقدان امنیت، تقدیرباوری، بدعهدی و چیرگی رذیلت بر فضیلت، این دسته از مفاهیم را به شکلی ایضاحی و غیرایضاحی و به منظور آگاهی‌بخشی در شعرش وارده نموده و نسبت به آن واکنش نشان داده است. حافظ افزون بر شاهان و سلاطین، منسوبان و گماشتگان حکومت و عناصر مربوط به آن، از قبیل: قاضی، شیخ، مفتی، محتسب، فقیه، و دیگر عناصر اجتماعی نظیر: صوفیان و زاهدان را به دلیل سوءاستفاده از قدرت و جایگاهشان در جامعه از عوامل آسیب‌ها و بحران‌های اجتماعی به شمار می‌آورد. وی همچنین به شکلی کلی و در عین حال غیرایضاحی، پیمان‌شکنی، خشونت و چیرگی رذیلت بر فضیلت را عامل نابسامانی‌ها و ناامنی‌های اجتماعی و تاریخی در این عصر می‌داند؛ عصری که در آن پسر چشم پدر و برادر چشم برادر را میل می‌کشد و برادرکشی، پسرکشی، پدرکشی، وزیرکشی و خیانت و فساد زنان علیه مردان، عرصه را بر مردان شایسته تنگ کرده و آسیب‌های تاریخی و اجتماعی بیشماری بار آورده است.

-پی‌نوشت

^۱ - [کلوک] = Kloū (ا). رئیس محله، کلانتر، رئیس هر صنف از کسبه، مرتبه‌ای در نزد فتیان و اخیان. ج. کلویان. (معین، ۱۳۸۷: ۱۰۶۲). «کلوها در نقش گروه اجتماعی در تاریخ میانه‌ی ایران حضوری برجسته و پررنگ دارند؛ آنان امنیت محله‌ی خویش و محافظت دروازه‌ی شهرها را بر عهده داشتند و واسطه‌ی هرم قدرت با طبقات پایین جامعه به شمار می‌آمدند. در منابع تاریخی، نیروی انسانی کلوها بیشتر با عنوان «عوام و اوباش» ذکر شده است که

نشان از فرودست بودن آنان دارد. کلوها در جایگاه رؤسای پیشه‌وران و بازاریان پیوستگی عمیقی با اهل طریقت، تصوف، فتوت، پهلوانان و اهل زورخانه داشتن. به نظر می‌رسد خاستگاه کلوها بیشتر خراسان بزرگ باشد، با این حال آنان در ایالت فارس نیز حضور برجسته دارند. ثبات حکومت‌ها در شیراز قرن هشتم تا حد زیادی در گروی فراهم آوردن رضایت‌خاطر کلوها بوده‌است. با این حال، آنان در جایگاه یک طبقه‌ی اجتماعی واحد در وقایع نقش نداشتند، بلکه خود نیز در وقایع درگیر بودند و در مواجهه با دنیای پیرامون سیاست یکدستی اتخاذ نمی‌کردند» (خیراندیش و منصوری، ۱۳۹۱: ۵۰).

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (سوره‌ی اعراف: آیه‌ی ۳۴) برای هر قوم و ملتی، زمان و سرآمدی است و هنگامی که سرآمد آن‌ها فرا رسد، نه ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند.

کتاب‌نامه

- قرآن کریم.

- نهج البلاغه، به تصحیح سید رضی، (۱۳۸۲)، ترجمه‌ی علی اصغر فقیهی، قم: مشرقین.
- ابن بطوطه، (۱۳۴۸)، سفرنامه ابن بطوطه (رحله ابن بطوطه)، ج ۱، ترجمه‌ی محمد علی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
- اشپولر، برتولد، (۱۳۸۰)، تاریخ مغول در ایران: سیاست، حکومت، و فرهنگ دوره-ی ایلخانان، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، تهران: علمی و فرهنگی.
- ایشانی، طاهره، (۱۳۹۷)، اشعار انتقادی - اجتماعی حافظ شیرازی، تهران: دولت علم.
- و صاف، عبدالله بن فضل الله، (۱۳۸۳) تاریخ و صاف، تحریر عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باقری خلیلی، علی اکبر؛ موسی کینا، (۱۳۸۷)، «بررسی انتقادات اخلاقی - اجتماعی در غزلیات حافظ شیرازی»، مجله‌ی دانشکده‌ی علوم انسانی سمنان، سال ۷، شماره‌ی ۲۵، زمستان ۱۳۸۷، ص ۲۷-۴۸.

۲۵۶ ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- بولت، باربارا، (۱۳۹۵)، *هایدگر در چارچوبی جدید*، ترجمه‌ی مهتاب کلانتری، تهران: ناهید.

- بهبهانی، مرضیه، (۱۳۸۷)، «*تمثیل آیین‌های اجتماع؛ سیری در تمثیل‌های ادبیات عرفانی در آثار عطار و مولانا*»، مجله‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، شماره‌ی ۱۳، زمستان ۱۳۷۸: ص ۴۳-۷۶.

- تتوی، احمد قاضی؛ قزوینی، آصف‌خان، (۱۳۸۲)، *تاریخ الفی*، محقق و مصحح: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: علمی و فرهنگی.

- جوینی، عظاملک (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانگشای جوینی*، تهران: ارغوان.

- حاجی مزدارانی، مرتضی، کوپا، فاطمه؛ محمدی بدر، نرگس و غلامرضا زندگی، (۱۳۹۱)، «*بررسی ناامنی‌های عهد مغول و نقش آن در انحطاط اخلاقی ایرانیان*»، مجله‌ی تاریخ اسلام و ایران، شماره‌ی ۱۵، پاییز ۱۳۹۱: ص ۱-۲۹.

- حافظ، شمس‌الدین محمد، (۱۳۹۴)، *دیوان حافظ*، بر اساس نسخه‌ی تصحیح شده‌ی غنی - قزوینی، به کوشش رضا کاکائی دهکردی، چ ششم، تهران: ققنوس.

- خرمشاهی، بهاء‌الدین، (۱۳۷۱)، *حافظ‌نامه*، جلد یک، چ چهارم، تهران: علمی و فرهنگی.

- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب‌السیر*، تهران: خیام.

- دهنخدا، علی اکبر، (۱۳۴۱)، *لغت‌نامه‌ی دهنخدا*، جلد ۳۰، تهران: سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.

- رستگارمند، سهراب، (۱۳۸۶)، «بازتاب مسائل اجتماعی سیاسی عصر مغول در اشعار اقتصادی سیف فرغانی»، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام‌نور مرکز تبریز.

- رنجبر، احمد، (۱۳۷۱)، *اجتماعیات در ادبیات*، تهران: اساطیر.

- رییس دانا، فریبرز، (۱۳۸۳)، «ریاستیزی عاشقانه‌ی حافظ»، مجله‌ی حافظ، شماره‌ی ۲، اردیبهشت ۱۳۸۳: ص ۱۴-۱۹.

- زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین‌الدین احمد شهاب‌الدین ابی‌الخیر، (۱۳۵۱)، *شیرازنامه*، به کوشش اسمعیل واعظ جوادی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- زرین‌کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، *از کوچ‌چی رندان*، چ شانزدهم، تهران: سخن.

- سریع‌القلم، محمود، (۱۳۷۷)، «مبانی عشیره‌ای فرهنگ سیاسی ایران»، مجله‌ی اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌ی ۱۳۵ و ۱۳۶، آذر و دی ۱۳۷۷: ص ۳۴-۴۳.

- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، (۱۳۸۱)، *مجمع‌الانساب*، دو مجلد، محقق و مصحح: میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.

- شوکینگ، لوین لودینگ، (۱۳۷۳)، *جامعه‌شناسی ذوق ادبی*، ترجمه‌ی فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات توس.

- صدیق اورعی، غلامرضا؛ اسکافی، مریم، (۱۳۹۵)، «چگونگی گزارش ناامنی سیاسی به شاه در گلستان سعدی»، پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، شماره‌ی ۴۳، علمی - پژوهشی، تابستان ۱۳۹۴: ص ۱۸۱-۲۰۳.

- طوسی، خواجه نصیرالدین، (۱۳۶۴)، *اخلاق ناصری*، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.

۲۵۸ ادبیات و پژوهش‌های میان‌رشته‌ای، سال دوم، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۹

- غزالی طوسی، ابوحماد محمد، (۱۳۶۸)، *کیمیای سعادت*، دو جلد، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی.

- غنی، قاسم، (۱۳۶۶)، *یادداشت‌ها در حواشی دیوان حافظ*، به کوشش اسماعیل صارمی، تهران: انتشارات علمی.

- فرهمند، مهناز؛ شفیعی نژاد، مجتبی و دامن‌باغ، مرتضی، (۱۳۹۵)، «*دوگانگی فرهنگی و بی‌اعتمادی اجتماعی؛ مطالعه‌ی شهروندان شهر یزد و شیراز*»، دو فصلنامه‌ی مطالعات اجتماعی ایران، سال هفتم، شماره‌ی ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ص ۷۳-۹۶.

- کتبی، محمود، (۱۳۶۴)، *تاریخ آل مظفر*، مصحح و محقق: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

- معین‌الدین یزدی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۲۶)، *مواهب الهی*، جلد ۱، با تصحیح و مقدمه‌ی سعید نفیسی، طهران: اقبال.

- معین، محمد، (۱۳۸۷)، *فرهنگ فارسی معین*، یک جلدی، تهران: اشجع.

- مستوفی، حمدالله. ۱۳۳۶. *نزه القلوب*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: طهوری.

- نسوی، شهاب‌الدین، (۱۳۸۵)، *نقشه‌المصدر*، تهران: توس.

- وثوقی، منصور و رحمانی، مصطفی، (۱۳۹۲)، «*بررسی راهکارهای افزایش اعتماد اجتماعی میان مدیریت شهری و شهروندان تهرانی*»، فصلنامه‌ی برنامه‌ریزی منطقه‌ای، سال سوم، شماره‌ی ۱۱: ص ۳۱-۴۲.

- Avery, Peter (2010) “Foreword: Hafiz of Shiraz,” in *Hafiz and the Religion of Love in Classical Persian Poetry*, edited by Leonard Lewisohn, London: I. B. Tauris, pp. ix-xvi.

Cook, Karen (2001): Trust in Society, Russell Sage Foundation, New York.

- Malpas, s, (2006), "*Historicism*", *the rout ledge companion to critical theory*, EDS, Paul wake an simon malpas, newyork: pout ledge. PP, 55- 65.